

یادداشت

علیه قرارداد اجتماعی

اسپینوزا باور دارد: «از آنجا که انسان‌ها، بیشتر تحت هدایت حال‌مایه‌ها هستند تا عقل، می‌توان نتیجه گرفت که انبوه خلق طبیعتا هماهنگ می‌شود و کوبی می‌خواهد تحت هدایت نفسی واحد باشد، نه تحت هدایت عقل بلکه تحت هدایت چند حال‌مایه‌مشترک؛ بیم‌مشترک، امید

مشترک یا اشتیاقی بی‌صبرانه برای گرفتن تقاص خسرانی مشترک». از همین جاست که ایده اساسی و درخشان اسپینوزا ظهور می‌کند؛ اگر انبوه خلق بر مبنای حال‌مایه‌ها یا به معنای دیگر تقلید در حال‌مایه‌های یکدیگر، جمعی را شکل می‌دهند که بیش از آنکه مبنای عقلانی داشته باشد مبتنی بر حال‌مایه‌های انسانی است، دیگر سخن گفتن از «قرارداد اجتماعی» آن‌گونه که هابز از آن سخن می‌گوید، چندان محل اعتنا نیست.
خاصه اینکه در جهان آشوب‌زده امروز که قرارداد‌های انسانی از سوی قدرت‌های جهانی به هیچ گرفته می‌شوند، استدلال اسپینوزایی برای گذر از «وضعیت طبیعی» که بشر پشت سر گذاشته و به تبع آن نهادهایی را برای صیانت از خود و دیگران بنیاد نهاده، منطقی‌تر به نظر می‌رسد و دیگر سخن گفتن از قرارداد اجتماعی وحی منزل نیست و می‌توان در بنیاد آن تردید کرد. بر اساس تفسیر الکساندر متزون، کناوتوس در طول حیات فکری اسپینوزا تحول پیدا کرده است. اسپینوزا در «رساله مختصره» کناوتوس را کوشش هر چیز برای پایدارماندن در وضعیتش و ارتقا به وضعیتی بهتر می‌داند. در این تعریف، کناوتوس آمیزه‌ای از ایستایی یعنی حفظ وضع موجود و پویایی یعنی عطش برای کام‌ور به کنار یکدیگر قرار می‌دهد. اما اسپینوزا در گذر زمان معنای این تعبیر را ارتقا می‌بخشد: «کناوتوس ما چیزی نیست جز ذات بالفعل ما». پایدارماندن در وجود، نه صرفا به معنای «نمردن»، بلکه به معنای تولید اثراتی که از طبیعت ما برمی‌آیند. به باور متزون، مفهوم کناوتوس در طول حیات فکری اسپینوزا تحول یافته و در راستای ادغام دو انگاره «صیانت نفس» و «نسبت نیروهای مولد» پیش رفته است و در نهایت این دو انگاره در انگاره فعلیت‌یافتن پیامدهای ذات ما با هم یکی می‌شوند. این کام‌ور به جلو چیزی نیست جز اینکه کناوتوس نسبت‌ها پایداری در صیانت نفس است، بلکه در این وضعیت هم اثرپذیری دارد و هم اثرگذار است. در این رابطه متقابل، انسان‌ها مولدند و هستی آنان مستلزم نسبت‌داشتن با سایر نیروهاست. این اثرگذاری و اثرپذیری یعنی «توان عمل» توان عمل به معنای میدانی آن نیروهاست که قادرند یکدیگر را جذب یا دفع کنند و جذب حداکثری در زمانی که خطری بالقوه آنان را تهدید می‌کند یا آنان درصدد تغییری جدی در وضعیت زندگی خود هستند. با شتاب و شدت بیشتری رخ می‌دهد، که شاید بتوان آن را «لحظه تکین انقلاب‌ها» نامید.

❖ **برای نوشتن این یادداشت از کتاب «اسپینوزا، اخلاق، سیاست» نوشته الکساندر متزون، ترجمه عادل مشایخی، نشر چرخ استفاده شده است.**

از خلع صلاح تا خلع صلاح

امروز اگر صحنه را با وقت بیشتری ببینیم، دوگانه فراری کشور نه دوگانه «جنگ» یا «صلح» بلکه دوگانه «جنگ» یا «تسلیم» است. اینکه برخی به‌اصطلاح روشنفکران یا مردم عادی امروز فکر می‌کنند با مداخله نظامی آمریکا و اسرائیل در ایران، طومار مصیبت‌ها و تیره‌روزی‌های ایرانیان به اتمام رسیده و قطار کشور بر روی ریل‌های توسعه و رشد اقتصادی قرار می‌گیرد، یک ساده‌اندیشی تاریخی غیرقابل پذیرش است. از عراق و افغانستان گرفته تا لبنان و سوریه در هیچ‌یک از این موارد هنوز بعد از چند سال با چند دهه، کشورها در مسیر ثبات اقتصادی و سیاسی حرکت نکردند و زخم‌های پنهان جامعه ناشی از دوقطبی‌ها و چنددستگی‌ها هم‌واره به نحوی از انحا بروز و ظهور کرده و بی‌ثباتی را تشدید یا بازتولید کرده است. امروز هدف آشکار آمریکا و اسرائیل، «خلع صلاح» ایران است. اما نکته ظریف اینجاست که برای رسیدن به وضعیتی که کمبیت‌کنشوری به بزرگی و عظمت ایران در تنگنای بحران‌زنیای «خلع صلاح» قرار بگیرد، در همه این سال‌ها یک جهت ترکیبی پیچیده و کاملا نامحسوس علیه ایران (چه از سوی دشمن خارجی و چه از سوی منفعت‌طلبان ومافیای داخلی) طرح‌ریزی شده بود تا حکمرانی در کشور متأثر از به‌کارگیری تاکتیک‌های پیچیده عملیات روانی، جنگ شناختی و خطاهای محاسباتی و تحلیلی، ابتدا «خلع صلاح» شده و همه منابع، و «انایی» که می‌توانست مصروف ساختن یک «ایران قوی» در منطقه شود، با القائات اشتباه و آدرس غلط دادن‌ها، برهم‌زدن نظام محاسباتی تصمیم‌گیران و تشخیص نادرست منفعت و مصلحت ملی در سیاست‌گذاری‌ها، قاعده‌گذاری‌ها، برنامهریزی، بودجه‌ریزی و… را خود به دست خود در کمبری پیش‌ببرد که قطار کشور از روی ریل‌های توسعه منحرف شود. خلع صلاح در کشور چیزی شبیه سیمان‌ریختن به قلب راکتور عقلانیت‌کنشورداری یا شلیک بمب الکترومغناطیسی برای از کارآفادان دستگاه تحلیلی و محاسباتی تشخیص اولویت‌ها، منافع و مصالح بود. اینکه چرا کشوری با برخورداری از بیشترین منابع نفت و گاز در جهان، در وانفاسی ناترازی انرژی به‌شدت دست‌وپا می‌زند و به‌جای متنوع‌سازی سبد انرژی خود از طیف متنوعی از انرژی‌های تجدیدپذیر و در دسترس، همچنان روی تولید برق از انرژی‌های کمتر قابل دسترس تمرکز کرده، یکی از همین موارد است. یا درست فهم‌نشدن مقوله «استقلال» در کشور که بر وجه سیاسی آن صحیح و مقبول ولی در وجه اقتصادی آن در جهان شکنه‌ای و درهم‌تپنده‌ای که از زنجیره‌های ارزش و تولید مبتنی بر مزیت و رقابت بنا نهاده شده است، غلط و پر خسارت بود، از دیگر نمونه‌های ملموس خلع صلاح کشور در تحقق ایران قوی به هم شمار می‌رود. شاید چند دهه یا قرن دیگر وقتی بخواهند تاریخ از انرژی‌های تجدیدپذیر و روایت کنند، این گزاره یک خطی را دربراره ایران وایرال کنند که «ایران بهشت جغرافیا ولی زندان سیاست بود».

هیچ نبردی، آخرین نبرد نیست

… می‌شد چنین تصور کرد که اصولگرایی و اصلاح‌طلبی از ساختار کنار گذاشته می‌شوند و جماعتی دیگر جای آنها را می‌گیرند که چنین هم شد و گروهی که نه اصولگرا بودند و نه اصلاح‌طلب، بلکه با نام راست افراطی شناخته می‌شدند، ساختار را در دست گرفتند و سر ایزورسیونی که امید به

براندازی داشت، بی‌کلاه ماند و در عوض، با تلاش شبانه‌روزی برای جالاندختن آن شعار در جامعه، فقط جاده‌صافکن آثانی شدند که شاید طراحان اصلی این شعار بودند. به‌واقع، وقتی دقیقا معلوم نیست که هدایت‌یک حرکت جمعی را چه تفکری بر عهده دارد، در شور و غلبان عواطف و احساسات، می‌توان هیجان‌ت جمعی را به هر سویی سوق داد و در آن میان، مردم هیجان‌زده، فقط تبدیل به ابزاری در دست آنهایی می‌شوند که بی‌نام و نشان، به جهت‌دادن مسیر احساسات و هیجان مشغول‌اند. واقعیت این است که در موقع خشم و عصبیت، حتی عاقل‌ترین و صاحب اندیشه‌ترین افراد نیز ممکن است به‌راحتی بازیچه دیگران شوند. ماجرای آن شعار وقایع ۹۶ آن نیز همین است و گذر زمان هم نشان داد دقیقا آن شعار تحقق یافت، اصلاح‌طلبان و اصولگرایان کارشان تمام شد، ولی ایزورسیون‌دستان‌ها به هیچ سببی برای چیدن نرسید و فقط مسیر را برای راست افراطی هموار کردند. به عبارتی «دیگه تمومه ماجرا»، تحقق یافت ولی نه از آن سنخی که ایزورسیون آرزویش را داشت. جالب می‌دانید چیست؟ آن دو تجمعی که شعار فوق در آن داده شد، یکی تجمع دانشجویان دانشگاه تهران بود و دیگری تجمع مردم عادی در خیابان‌های بندرعباس و آن‌طور که گفته می‌شود، هر دو در یک شب با فاصله‌ای بیش از هزار کیلومتر، واقعا جالب نیست؟ در دو تجمع با این همه فاصله، چگونه و به‌ناگهان یک شعار مشابه ساخته می‌شود؟ مگر اینکه به همان جواب معاون اول دولت وقت برگردیم که آن اعتراضات را دست‌ساز دانسته بود. ما انسان‌ها آرزوهای داریم، همه ما و تشابه‌مان در داشتن آرزو‌انکارناپذیر است، مشکل آنجاست که وقایع و رخدادها را از پنجره آرزوهایمان نگاه کنیم، آن‌وقت است که بسیار راحت می‌توان خیال را به ما فروخت. اینکه یک روز به دنبال خیال «دیگه تمومه ماجرا» بدویم و روز دیگر خیالی برلمان بسازند که «این آخرین نبرده» و به دنبال توهم آن بدویم. توهم و خیالی که دیگران برلمان می‌سازند و ما معامله بی‌جیره و مواجبتان می‌شویم. در زندگی واقعی، نه هیچ تاملی تمام می‌شود و نه هیچ نبردی، تمام است. ما انسان‌ها، وسط تاریخ به دنیا می‌آیم و وسط تاریخ هم از دنیا می‌رویم. خیلی هنر کنیم این است که این وسط به اراده خود بازی کنیم، نه اینکه در وسط داستان تاریخ، بازیچه بازیگردانان شویم. حواسمان باشد که هیچ نبردی، آخرین نبرد نیست.

... می‌توانید در این صفحه دیدن کنید

تبعات چرخش افغانستان به سمت هند و کمک به گروه‌های تروریستی مخالف «اسلام‌آباد»

اعلان جنگ پاکستان به کابل

... می‌توانید در این صفحه دیدن کنید

... می‌توانید در این صفحه دیدن کنید